

«گرم و زنده بر شن‌های تابستان»*

تداوم‌یابی

کیوان مهدی



* شعری از فریدون رهنما که فرهاد مهرداد نیز در قالب ترانه اجرا کرده است

این روزها بیشتر از هر زمانی، احساس می‌کنیم زندگی، آینده، هویت جمعی، و چهارچوب شناختی ما دستخوش تصمیمات اندک‌شماری در جهان قرار گرفته است. ما بی‌شماریم، نه صرفاً از آن‌رو که شمارمان چنان زیاد است که دقیقاً نمی‌توانیم خودمان را بشماریم، بلکه از آن‌رو نیز که به شمار نمی‌آییم و در تصمیم‌گیری درباره‌ی اکنون و آینده‌ی خود گویی به هیچ گرفته می‌شویم.

با این همه، تلاش می‌کنیم صدای مستقل خود را به گوش آنها و همگان برسانیم. اما این عده‌ی اندک، نه در داخل و نه در خارج، هرگز صدای ما را شنیده‌اند و انتظار نمی‌رود که اکنون تغییر رویه‌ی ناگهانی بدهند. در داخل، نه تنها زندانیان سیاسی را در این وضعیت بحرانی آزاد نمی‌کنند، بلکه امکان‌های ارتباطی را نیز مسدود کرده، بازداشت‌ها و بلاگردان‌سازی‌ها را شروع کرده‌اند، و رسانه‌های رسمی حتی به طیف میانه‌روی خودشان نیز تربیون نمی‌دهند. در سطح قدرت‌های جهان نیز کافی است جنگ امریکا با عراق در سال ۲۰۰۳ را به یاد بیاوریم که بزرگ‌ترین تظاهرات ضدجنگ علیه آن برگزار شد، اما بازهم ضمن آگاهی‌بخشی به ساختگی بودن بهانه‌ی جنگ، در تصمیم برای ممانعت از جنگ‌افروزی تأثیری نداشت.

تلاش می‌کنیم از منطق پنهان، منافع درگیر، و پیام‌های در لفافه رمزگشایی کنیم تا بتوانیم تا حد ممکن از زندگی خود و اطرافیان مان محافظت کنیم. اما آشکارا در میان این اندک‌شماران نیز با وضعیتی مواجه هستیم با فاکتورهای متنوع و آکنده از پیشامد و ماجراجویی در تمام طرفین. در واقع ناشناخته بودن بازی برای ما، علاوه بر فریبکاری و مهندسی اجتماعی آنها، چه‌بسا حاکی از ناشناخته بودن بازی برای خود جنگ‌افروزان نیز باشد.

شاید برنده‌ی این بازی که ابعاد یک جنگ تمام‌عیار را پیدا کرده است مشخص نیست، اما گویا ما بی‌شماران پیشاپیش بازنده هستیم، چون نوبت و نقشی در این بازی نداریم. عده‌ای از ما، صحبت از برچیدن برنامه‌ی اتمی می‌کنند، و این‌که از ابتدا باید این موضوع با گفت‌وگوی عمومی پیش می‌رفت و گمان می‌کنند این کار ممکن است ابتکار عملی برای ما ایجاد کند. اما فراموش کرده‌اند، که همان ابتدای برنامه‌ی هسته‌ای نیز عده‌ای از درون ساختار قدرت مخالف دکترین هسته‌ای بودند، و از جایی با شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ما است» این موضوع به کل از محل بحث حتی در لایه‌های

داخل قدرت خارج شده، دقیقاً به همین خاطر که امروز در پشت درهای بسته و فقط میان اندک‌شماران مورد معامله قرار بگیرد (یا نگیرد). و تأکید بر آن شبیه آن پادشاه در داستان شازده کوچولو است که دم غروب به خورشید امر می‌کرد که غروب کند، این جا هم در بهترین حالت، منفعلانه نشستن پشت دست کسی است که گمان می‌کنیم برنده باشد، و در بدترین حالت ممکن است در آینده برخی روزنه‌های دیالوگ میان ما را مسدود کند.

در این میان و در گرداب بحران کنونی، اما، اتفاق‌هایی نیز افتاده، افرادی از اقشار و طبقات مختلف درهای خانه‌شان را به روی همگان گشوده‌اند، تلاش می‌کنیم نگرانی همدیگر را کاهش دهیم، از سالمندان محافظت کنیم، و به همدیگر یادآوری کنیم که زندگی‌های ما هرچقدر هم لگدمال شده باشد، باز برای خودمان ارزشمند است. طبعاً این رویه‌ها نه تأثیری در تصمیمات کلان خواهد داشت، و متأسفانه نه توانی برای مقابله‌ی مؤثر با پیامدهای احتمالی این تصمیمات بر زندگی‌های ما.

در خیابان در میانه‌ی اعتراض، و در شهری در لرزه‌ی بمب‌ها، ما نوعی برابری را تجربه کرده‌ایم: همه‌ی ما نسبت به این زور قهری بیرونی به یک اندازه آسیب‌پذیر هستیم. تجربه‌ی این روزها فقط برابری در فلاکت و بی‌ثباتی نبوده، بلکه تاب‌آوری و زندگی‌پذیری ساختن این آسیب‌پذیری بود که حق ما نبوده و توانی برای جلوگیری از آن نداشتیم. زندگی‌های همه‌ی ما به صرف زندگی بودن همیشه آسیب‌پذیر است. اما این نظم سیاسی و اقتصادی، مدام از تعداد هر چه کوچک‌تری از این زندگی‌ها محافظت می‌کرد، و بخش هر چه بیشتری از ما بی‌شماران را فاقد ارزش محافظت در برابر بی‌ثباتی می‌دانست: نابود کردن بیمه و بازنشستگی، بی‌ثبات کردن کار و ناچیز کردن دستمزد برای کارهای واقعی، محروم‌سازی و سرکوب اقلیت‌های قومیتی، جنسیتی، و مذهبی — تمام رویه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در خدمت بازتوزیع نابرابر بی‌ثباتی زندگی‌ها بوده‌اند. این شکاف‌ها به قدری زیاد و گیج‌کننده هستند، که حتی هنگام مبارزه با این جهان نابرابر، باز در میان آنها گیر می‌کنیم. در این روزها اما آسیب‌پذیری ما به جای آنکه موجب رقابت و اختلاف باشد، پلی بود میان ما تا وابستگی متقابل مان به همدیگر را بشناسیم و گوشه‌چشمی از جامعه‌ای مبتنی بر شمول فراگیر و مراقبت متقابل به جای

انحصارطلبی، حذف، و خشونت را ببینیم. این عاطفه‌ی فراگیر، می‌تواند قطب‌نمایی باشد تا تمام بحث‌های کلان و نیروهای سیاسی و اجتماعی را با آن ارزیابی کنیم.

در هفته‌ی نخست حمله اسراییل، در پارک لاله در تهران، دیدم عده‌ای ساز می‌زنند و بقیه هم دور آنها جمع شده‌اند. یاد آن جمله‌ی به‌جا مانده از جنگ داخلی اسپانیا افتادم که «هرچند در تمام نبردها شکست خورده‌ایم، اما زیباترین ترانه‌ها را ما سروده‌ایم.» هرچند در مبارزه علیه نیروهای اعدام، غارت، نابرابری، فقیرسازی، تبعیض، زندان، انحصارطلبی، حذف و دیگری‌سازی و دیگری‌هراسی و دشمن‌سازی و تخریب محیط زیست شکست خورده‌ایم، اما زیباترین ترانه‌ها را در این سالیان سروده‌ایم.

یادم می‌آید، که سال ۱۴۰۱ وقتی در زندان بودم، خانواده‌ام هنگام ملاقات، یواشکی شکلات و برگه‌های تشکری را برایم می‌آوردند که در خیابان گرفته بودند. روی برگه‌ای نوشته بود: «ممنونم که با موهایت شهر را جای زیباتری کرده‌ای.» کمانگر قبل از اعدام به ما گفته بود که یادمان باشد، به شعر، به آواز، به رؤیاهایمان پشت نکنیم.

ترانه‌های ما تا امروز تاب شکست‌های پی‌درپی و امید به پیروزی را به ما بخشیده است. در روزهای پرمخاطره و ناشناخته‌ی پیش‌رو نیز ترانه‌های جدیدی خواهیم سرود، و راه‌های جدیدی برای مراقبت از همدیگر پیدا می‌کنیم.